

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حالا به دنباله مطالب گذشته، چون اگر بخواهیم همه آنها را دوباره از رو مرور کنیم دیگر طول می کشد ولی در ضمن صحبتی که عرض می شود، به آن مطالب هم اشاره می شود.

بحث راجع به نجاست کفار بود. عرض شد که [ما تا آنجایی که جستجو کردیم لفظی] که دلالت بر نجس بکند برای مشرکین و کفار، پیدا نکردیم. بله روایات مختلفی هست که این روایات دسته بندی می شود، به روایات سؤر، به روایات غسله ماء الحمام، به روایات آوانی مشرکین، بحث در باب نجاست مشرکین که مرحوم [صاحب وسائل] می آیند نقل می کنند در باب ارتداد و امثال ذلک، این

روایت‌ها روایت‌های مختلفی هست که راجع به اینها ما هنوز برای مطالعه و این حرفها کار داریم.

دو بحث را من عمداً به تأخیر انداختم:

یکی بحث راجع به تفسیر آیه **إِنَّمَا**

الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ.....

﴿التوبة، ۲۸﴾ است به جهت اینکه مفسرین در

تفسیر این آیه به این روایات استدلال می‌کنند و این

[روایات] را مبین و موضح آن معنای نجس و

نجاستی که برای مشرکین آمده مطرح می‌کنند، من

دیدم بهتر این است که اول معنای این روایات روشن

بشود تا بدانیم آیا استدلال مفسرین در تفسیر این آیه

بر نجاست مشرکین در جای خود هست یا نه؟

عرض شد که مرحوم علامه طباطبایی، ایشان

نجس را به معنای خبث باطن می‌دانند نه نجاست

ظاهر و بحث نجاست ظاهر را به موقع خودش

موکول می‌کنند و ما در قرآن آیه ای که دلالت بر

نجاست کافر و مشرک بکند نداریم، فقط این آیه

است که در این آیه هم - همان طوری که عرض شد -

نجس دلالت بر رجس می‌کند و رجس هم دلالت بر

امر پلیدی می‌کند، اما ما از آیه آن نجاست مصطلح را

نمی‌توانیم استفاده کنیم، با توجه به اینکه ادله مخالف هم در اینجا وجود دارد. این یک بحث است. انشاءالله بعد از این که ما از این روایات فارغ شدیم، بحث تفسیری آیه را مطرح می‌کنیم و بعد بحث فقهی و نظر فقهاء را از صدر اسلام تا بحال راجع به مسئله نجاست کافر بررسی می‌کنیم.

امروز یک بحث بسیار مهمی داریم، البته اول یک مروری می‌کنیم تا اینکه به آن بحثمان برسیم، گرچه من در نظر داشتم این مطلب را بعد از بحث فقهی انجام بدهم ولی دیدم که شاید زود گفتن آن هم خالی از لطف نباشد لذا نسبت به این قضیه باز بعد از بحث فقهی یک مرور دیگری داریم ولی امروز این را مطرح می‌کنیم.

روایاتی که می‌شود یا ممکن است که بشود از آنها استفاده نجاست کافر را کرد- در جمیع اقسام، اهل کتاب و مشرکین از غیر اهل کتاب و بطور کلی مخالف با اسلام- چند دسته هست:

یکی روایاتی است که نهی می‌کند از سؤر اهل کتاب که مرحوم صاحب وسائل در جلد اول صفحه صد و شصت و پنج نقل کرده؛ این روایت روایت

اصول کافی است، محمد بن یعقوب است تا سند را می‌رساند به سعید اعرج، قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن سؤر الیهودی و النصرانی، فقال لا. حضرت فرمودند: نه. این یک روایت است. روایت دیگری نداریم که دلالت بر نهی بکند.

روایت دیگری در اینجا هست که روایات دیگر مخالفش است، روایت از احمد بن ادریس است از ایوب بن نوح از وِشَاء از مَنْ ذَكَرَهُ، سند را ذکر نمی‌کند، عن ابي عبدالله عليه السلام انه كره سؤر ولد الزناء و سؤر الیهودی و النصرانی و المشرك و الكل من خالف الاسلام و كان اشد ذلك عنده سؤر الناصب. در اینجا معنای كَرِهَ است معنای حرمت در اینجا نیامده. حضرت از سؤر این خوشش نمی‌آمد. یا فرض بکنید که روایت دیگری که...

سؤال: این الان حرمت را می‌رساند

جواب: نه خیر، اصلاً كَرِهَ به معنای حرمت نیست.

حتی اگر ما یک جا حرام داشته باشیم با كَرِهَ می‌توانیم در آنجا آن حرام را به معنای کراهت شدید تغییر بدهیم.

سؤال: ...؟

جواب: نه، نه، گره بمعنای ناراحت بودن است.

ناراحت است از این سؤر.

سوال: اعم از حرمت و عدم حرمت نیست؟

جواب: ظهورش در حلیت است منتهی

کراهت...، ظهور دارد، ظهور قوی هم دارد. همین

گره ای را که شما می فهمید همان زمان هم بوده،

فرقی نکرده.

روایت دیگری که حتی درست بر خلاف این

هست، بر خلاف روایت نهی است که لا باشد،

روایت روایت شیخ طوسی است، ایشان نقل می کند

از عمار ساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

سألته عن الرجل: هل يتوضأ من كوز او اناء غيره اذا

شرب منه علی انه یهودی؟ فقال نعم فقلت من ذلك

الماء الذی یشرب منه؟ قال نعم. این دیگر تصریح

دارد بر اینکه سؤر یهودی اشکالی ندارد در اینجا.

گرچه در اینجا مرحوم شیخ حر می فرمایند که در

اینجا شیخ حمل کرده که ظن انه یهودیاً، اما این

توجیه، توجیه بلا وجه است و ما هیچ دلیلی برای

این توجیه پیدا نکردیم. این یک روایت است.

پس یک روایت در اینجا دلالت بر نهی می کند:

فقال لا. نه. اما این لا چیست؟ حرام است و لا؟

مکروه است و لا؟ غیر مرضی است؟ در اینجا حضرت توضیحی راجع به لا نمی‌دهد، می‌گوید نکن. و این لا اگر لو خلی و طبعه بود دلالت بر حرمت نمی‌کرد چه برسد به اینکه الان این با روایات دیگری که مخالفش هست در اینجا، قطعاً دلالت بر تحریم در اینجا ندارد.

یک روایت دیگری که مربوط به اوانی مشرکین است جلد یک صفحه هزار و نود و یک، مثل اینکه اینها پشت سر هم بیان شده، سه تا روایت ایشان در اینجا می‌آورند که یکی روایت کافی است: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی از زکریا بن ابراهیم، زکریا بن ابراهیم اول نصرانی بوده بعد مسلمان می‌شود، قال کنت نصرانیا فأسلمت فقلت لأبی عبد الله علیه السلام ان اهل بیتی علی دین النصرانیه فأکون معهم فی بیت واحد و آکل من آنیثم فقال لی علیه السلام أ یأکلون لحم الخنزیر؟ قال لا. قال لا بأس. این روایت به طریق دیگری از احمد بن خالد و اینها نقل شده. خب این یک روایتی است که تصریح می‌کند بر اینکه اشکال ندارد اگر...، پس معلوم می‌شود در اینجا نهی که هست بخاطر نهی عَرَضی است. بخاطر این است که لحم خنزیر و شراب و اینها الان در اینجا استفاده می‌کنند.

روایت دیگر روایت محمد بن یحیی است،
 روایت روایت کافی است، از محمد بن مسلم قال
 سئلت ابا جعفر علیه السلام عن آئته اهل الذمه و
 المجوس فقال لا تأكلوا فی آئتهم و لا من طعامهم
 الذی یطبخون و لا فی آئتهم التی یشربون فیها
 الخمر. خب در این روایت حضرت می فرماید که
 نخورید از غذایشان و نه از آن آئیه ای که در آن خمر
 می خورند. همان طوری که روز گذشته عرض شد
 ذیل این حدیث ناظر به این جهت است که چون
 خلط با مسائل حرام و نجس و اینها هست، [این
 مطلب را حضرت در اینجا فرمودند.] خب یکدفعه
 می گفت: لا تأكلوا من آئتهم دیگر، و لا فی آئتهم
 التی یشربون فیها الخمر این معنایش این است که
 این حرمت، حرمت یعنی منظور نهی از اکل در آئیه،
 بواسطه سریان این شرب خمر و... به آنها، آنها هم
 مُلوث می شوند به نجاست و اینها، اما خودشان فی
 حد نفسه نجس نیستند.

روایت دیگری که هست روایت شیخ طوسی
 است از اسماعیل بن جابر قال لی ابا عبدالله لا تأکل
 ذبایحهم و لا تأکل فی آئتهم یعنی اهل الکتاب،
 نخور. حضرت باز در اینجا نهی می کند اینها را از

خوردن در آنیه، در ظرف و اینها. این یک روایت.

روایت دیگری که در اینجا بود حالا بینم که...

سوال: ملاکی که در نجاست خمر هست

چیست؟ ملاک نجس بودن خمر؟

جواب: ملاک؟ من چه می دانم.

سوال: می خواهم بگویم به همان ملاکی خمر

نجس هست کافر هم نجس است.

جواب: چه کسی گفته؟ این چه ربطی به آن

دارد؟ خمر چه ربطی به کافر دارد؟ خمر مست

می کند، وارد بهیمیت و حیوانیت می کند آدم را، کافر

بیچاره...!

سؤال: به خاطر خبثش هست دیگر

جواب: اصلاً ما به خبث کار نداریم. این خمر

یک چیزی است، اتفاقاً الکل دارد و خیلی تمیز هم

می کند، شما می توانید به جای ساولن و اینها در

تزیقاتان هم استفاده بکنید. این منظّف هم هست.

بخصوص که اگر خمرش خمر انگور هم باشد و

تصفیه هم شده باشد، در جراحی هم مورد استفاده

قرار می گیرد. مسئله این است که این خمر چیزی که

دارد انسان را وارد حیوانیت می کند. از انسانیت

بیرون می آورد. روح انسان را از آن انسانیت می آورد و وارد در بهیمیت می کند و موجب فجایع و موجب کارهای خلاف و اینها می شود. بواسطه این مسئله این حکم نجاست و اینها، این مسئله تشریحاً به آن داده شده. یعنی خلاصه از نقطه نظر یک قسم کدورتی که دارد، آن کدورت باطن موجب یک اثر ظاهری شده که آن اثر ظاهر مولد و متولد از آن کدورت باطن هست و این یک اثری دارد، یک آثاری دارد، یک خصوصیتی دارد، شما اینها را احساس می کنید. اگر یک لباسی با خمر و یا با یک چیز نجس باشد در حال مصلی تأثیر می گذارد ولو مصلی هم خودش خبر نداشته باشد! اینها مال چیست؟ مال همان جنبه اثر تکوینی است که آن اثر تکوینی مولد یک اثر تشریحی است که آن اثر تشریحی هم باز یک چیز تکوینی دارد یعنی تشریحش جنبه اعتباری دارد ولی اصل و اثرش باز جنبه تکوینی دارد. این برای این است. اما حالا...

سوال: ظرفی را هم که حضرت می فرمایند از آن

ظرف چیزی نخورید شاید اصلاً آنها از آن ظرف

چیزی هم نخورده باشند ولی...

جواب: نه، خب می‌دانم. من حالا این را می‌گویم...

سوال: حشر و نشر با آن ماده مثلاً خمر ولو اینکه با آن ظرف چیزی نخورده باشند ولی چون این ظرف مال آنهاست می‌گویند خب استفاده نکنید یا...

جواب: نه فرض بکنید که اگر اینها یک ظرف قشنگ، یک دست ظرف چینی بگذارند در کمدشان، تا بحال هم در آن ظرف چیزی نخوردند حضرت می‌گوید از آنیه شان نخورید؟ حضرت این را که نمی‌گوید. یعنی ظرفی که مورد استعمال است، در آن ظرف غذا می‌خورند، در آن گوشت خوک می‌گذارند برمی‌دارند، آنها هم ابا ندارند که حتماً باید بشویند نشویند، همین قدر نگاه می‌کند می‌بینند کثیف نیست استفاده می‌کند.

سوال: حشر و نشر با این موجب خبث باطنی می‌شود و خبث باطنی ممکن است موجب خبث ظاهری هم بشود

جواب: آخر این را شما از کجا استفاده می‌کنید؟

سوال: چون اینها با این حشر و نشر دارند موجب

خبخش شده و...

جواب: ببینید آقا جان ما که نمی‌توانیم از خودمان ملاک در بیاوریم و درست کنیم! ما می‌خواهیم بگوئیم که اگر این روایتها را نداشتیم ما حکم به طهارت همه چیز ولو شراب هم می‌کردیم. گرفتاری ما این است که ادله داریم در اینجا، خب بواسطهٔ ادله بعضی از این اقسام را از تحت حلیت و طهارت خارج می‌کنیم می‌ماند باقی اقسام. ما و این روایت‌ها هستیم، می‌گوئیم این روایت‌ها با این بیان، دلالت بر نجاست ظاهری ندارند با این بیانی که عرض شد، وقتی به حضرت می‌گوید از آنیه‌اش بخورم؟ حضرت می‌گویند: نه، این نه دلالت بر حرمت نمی‌کند و الا حضرت می‌گفت که نجس است نمی‌گفت که نه. حالا عرض می‌کنم حضرت به چه جهت می‌گویند نه. حضرت که در بیان احکام این قدر وسواس دارد و می‌داند که بالاخره این حکم بدست حسن و حسین و هرکسی می‌رسد، نباید یک نحوی حکم را بیان بکند که همه آن لُبُّ و مطلوب را بفهمند؟ الان بنده نگاه به این روایت می‌کنم می‌گویم این روایت کجایش دلالت بر حرمت می‌کند؟ اَکَلُوا مِنْ آنیتهم؟ حضرت

فرمودند: لا، نخور. حالا اصلاً کاری نداریم به اینکه روایات دیگر می‌فرمایند لا بأس. به آنها کاری نداریم. حضرت یک طوری بیان می‌کرد مثل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ﴿المائدة، ۹۰﴾ این طوری می‌آمد بیان می‌کرد. آخر

حضرت که رودربایستی ندارد برای اینکه فرض بکنید یک امر حرامی را برای مردم بیان بکند، می‌گوید آقا حرام است دیگر. زنا چیست؟ آقا حرام است. سؤال می‌کند آیا ما زنا بکنیم؟ حضرت بفرمایند نکنی بهتر است! چی چی نکنی بهتر است!

نه آقا جان حرام است، خدا پدرت را درمی‌آورد و فلان. آقا دزدی بکنیم یا نکنیم؟ خب خودت می‌دانی حالا دیگر در هر صورت مشکلاتش را هم خودت بپذیر! حضرت که این طوری نمی‌آید با مردم

صحبت کند. **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** ﴿المائدة، ۳۸﴾ **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ**

مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ... ﴿النور، ۲﴾ **الشارب الخمر** يجب عليه الحد و ...، این قسمی می‌آیند بیان می‌کنند که راحت آدم حرمت را می‌فهمد. راحت آدم نجاست را می‌فهمد. حضرت که بازی نمی‌کند با الفاظ و این حرفها! این چه بوده در کلام حضرت

که حضرت این طوری بیان کرده؟ آن را ما می‌خواهیم بدست بیاوریم.

ما می‌خواهیم ببینیم اینکه حضرت آمده فقط گفته نه، این نه تنها بدرد ما نمی‌خورد. شدیدتر از این را ما می‌خواهیم برای اینکه یک نجاستی را ثابت کنیم مثل نجاست دم، مثل نجاست کلب. این طور ما می‌خواهیم استفاده بکنیم. اصلاً کاری نداریم به روایات دیگر، آن روایات دیگر که معارض است که هیچی! آن دیگر واویلاست. روایاتی که می‌گوید لا بأس، روایاتی که می‌گوید الشرب الخمر...، یا روایت‌هایی که روز چهارشنبه خواندیم اصلاً معارض صریح بود دیگر، اصلاً به آن کاری نداریم. ما می‌گوئیم نفس این روایاتی که دلالت بر نهی می‌کند، نفس این وافی نیست به اداء مطلب. وافی نیست به اداء این قضیه. این منظور هست.

یکی از ابوابی که در اینجا مورد نظر هست بابُ نجاسة الكافر است و لو ذمياً، البته از کتب دیگر مثل مستدرک و اینها هم انشاء الله فردا روایاتی را عرض می‌کنیم. یکی از این روایت‌ها در اینجا شبیه همان روایت محمد بن مسلم است که ایشان در اینجا دوباره این روایت را ذکر کرده.

روایت دیگری که خلاف این هست و همان طوری که عرض شد این [مطلب] را نمی رساند، روایت یحیی کاهلی است: قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قوم مسلمین يأکلون و حضرهم رجل مجوسی أیدعونه الی طعامهم؟ فقال اما أنا فلا أواکل المجوسی و أکره أن أحرم علیکم شیئاً تصنعونه فی بلادکم.

ببینید حضرت در اینجا می گوید من این کار را نمی کنم ولی از آن طرف هم چون شما با اینها محشور و مخلوط هستید به شما یک چیزی را نمی گویم که شما را به مشقت و اذیت بیندازم. أکره أن أحرم علیکم شیئاً تصنعونه فی بلادکم.

خب آقا جان کاری ندارد امام صادق! شما که فرض کنید این حرف را دارید می زنید اگر واقعاً منظور شما حرمت باشد شاید یک عده بخواهند به کلام شما عمل کنند آنها چه تقصیری دارند؟ ببینید این را می گویند همه اش فقه الحدیث! این آقای یحیی کاهلی بلند می شود می رود این را برای دیگران نقل می کند. بلند می شود می رود در شهرش، در خراسان، در کوفه، این طرف، آن طرف، می آید این کلام شما را نقل می کند اگر فرض بکنید که واقعاً نظر شما بر حرمت باشد، خب حالا یک عده

هستند که فرض کنید با محبوسی و اینها مختلط
هستند و حالا بقول شما اینها نمی‌توانند دست
بردارند. حالا شاید یک عده دیگر بخواهند این را
عمل بکنند، نمی‌خواهند مسامحه بکنند، می‌خواهند
طبق دستور شما عمل بکنند، می‌خواهند طبق نظر
شما عمل بکنند پس بنابراین آنها چه گناهی کردند
که باید وارد در یک امر حرامی بشوند؟ یک کسی
که واقعاً می‌خواهد به دستور اسلام عمل بکند. خب
اینجا الان مقصر کیست؟ مقصر امام صادق است که
نیامده حکم را بیان کند. پس معلوم می‌شود حضرت
در اینجا دارد راه نشان می‌دهد به شیعیانش، می‌گوید
اما أنا فلا أواكل، یعنی چه؟ یعنی میزان نهی را در
اینجا شما بفهمید که در چه حد این نهی در اینجا
ساری و جاری است! به شدت خمر و اینها نیست اما
یک شیعه هم نباید با آنها خلط و حشر و نشر داشته
باشد. این کلام خیلی کلام عجیبی است که حضرت
می‌فرماید: اما أنا فلا أواكل المجوسی من با مجوسی
هم غذا نمی‌شوم، از آن طرف هم تکلیف خودم را به
شما تحمیل نمی‌کنم. این معنایش چیست؟ معنایش
اخذ به مراتب است، که حالا امروز این مطلب را
می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که اخذ به مراتب در

اینجا شده که این قطعاً دلالت بر نجاست در اینجا ندارد.

روایتهای دیگر که بحث بحث مصافحه بود که در یک روایت دارد که ذمی مصافحه می‌کند، حضرت فرمودند دستت را بگیر بخاک یا به... و برو پی کارت. قطعاً اگر این نجس بود که با خاک پاک نمی‌شود این بایستی که با [شستشو و...] باشد. روایتهای فغسل یدک بود، شستن دست بود.

یا مثلاً فرض کنید که یک روایت روایت عِدَّة مِنْ اصحابنا بود: قال سألته عن مؤاکلة المجوسی فی قصعة واحدة و أرقدمعه علی فراش واحد و أصفحه قال لا. حضرت فرمودند: این کار را انجام نده.

دو سه تا روایت در اینجا بود که نهی می‌کرد از خوردن از یک غذای واحد. ولی از آن طرف روایت دیگری بود که روایت امام رضا علیه السلام بود که حضرت یک جاریه نصرانی دارد تخدمک و انت تعلم انها نصرانیه لا تتوضأ و لا تغتسل من جنابة قال لا بأس تغسل یدیها همین قدر که دستش را می‌شوید برای ما کافی است، و خلاصه نمی‌خواهد غسل کند نکند، ما کاری به آن نداریم. یا مثلاً فرض کنید که...

سؤال: جاریه مال چه کسی بوده؟

جواب: مال امام رضا بوده.

سؤال: یعنی غسل ید کفایت می کند؟

جواب: بله، این طوری حضرت می گوید. من از خودم در نیاوردم. حضرت می گوید ما کاری نداریم که غسل می خواهد بکند یا نکند فقط همین قدر دستش کثیف نباشد...!

حالا حضرت هم در اینجا این را می خواهد بفرماید که همین قدر که این دستش را بشوید این دیگر حسابش با خدا، ما دیگر به آن کاری نداریم.

یا مثلاً روایت بعدی روایت موسی بن بکر عن زراره عن ابی عبدالله علیه السلام فی آئیه المجوس قال اذا اضطررتم الیها فغسلوها بالماء وقتی که مجبور شدید از ظرفهای آنها استفاده کنید اینها را با آب بشوئید.

سؤال: اینها همه به خاطر این است که شاید احتمال ملاقات با نجاست باشد

جواب: حالا عرض می کنم خدمتتان.

این یک روایت بود. روایات دیگری هم که عرض شد روایات غسله ماء الحمام بود که در آنجا هم عرض شد که آن روایات دلالت بر نجاست و

اینها ندارد. این مطالبی بود که تا اینجا عرض شد. حالا روایتهای دیگر را می‌آئیم می‌خوانیم، انشاء الله اگر خدا بخواهد در فردا و پس فردا یک مجموعه بحث تامی را ما نسبت به این روایات انجام می‌دهیم. قبل از آن...

... و مردم و نسبت به جهات روحی آنها هم ائمه علیهم السلام مسئول هستند، یعنی فقط در فقه یک جنبه ظاهری و یک حلال و حرام ظاهری و طهارت و نجاست ظاهری در آنجا مطرح نیست و امر دائر نیست بین یک طهارت و بین یک نجاست ظاهری بلکه به جهت مصالح و مفاسدی که مترتب بر این احکام هست و به جهت آن تأثیر تکوینی که آن طهارت و این نجاسات و حلیت و حرمت بر افعال و اعمال مترتب است، ائمه علیهم السلام موظف هستند بر اینکه آن وظیفه خود را در قبال شیعه به آن نحوی که موجب ترقی و رشد آن هست بیان کنند. روی این حساب تکلیف دارای مراتبی است از مراتب شدت و مراتب ضعف:

مثلاً در مورد نجاست، آن مرتبه شدتش مثل نجاست خمر، کلب، خنزیر، اینها یک مرتبه‌ای است

که هیچ شک و شبهه ای در آن مرتبه وجود ندارد و هیچ گونه اغماضی نسبت به آن مرتبه جایز نیست و ائمه علیهم السلام با کمال صراحت و با کمال احکام و اتقان حکم را در مورد این مطالب بیان می کنند.

مطلب دیگر مطلبی است که یک قدری، و این خیلی مسأله مهمی است ها، یعنی یکی از کلید های فقه الحدیث و اجتهاد، این مطلبی است که امروز می خواهم خدمتتان عرض کنم، ولی مسأله دیگر این است که ائمه علیهم السلام نسبت به ارتقاء روحی افراد، در هر زمینه ای و برای هر کسی که مستعد است و قابلیت دارد برای اینکه به مطالب بالاتر رشد و ترقی بکند، نسبت به آنها هم ائمه مسئول هستند، یعنی ما که کسی را غیر از ائمه نداریم و فقط این چهارده معصوم هستند که احکام را برای ما بیان می کنند، بقیه بروند پی کارشان، آن مطالبی که از این چهارده معصوم نقل بشود، برای ما حجت است، بقیه حجت نیست. بناءً علیهذا اگر یک شخصی بخواهد برای رسیدن به مدارج کمال خودش بر طبق دستور امام علیه السلام عمل بکند، بر عهده امام علیه السلام

است که آن مقدار ابزار و لوازم لازم را برای این مرتبه در اختیار او قرار بدهد. اینجاست که ما قائل به مراتب هستیم در سلسلهٔ تکلیف، یعنی تکلیف دارای مراتب و درجاتی هست، در یک درجه برای عموم از افراد مردم است، در درجهٔ دیگر برای افرادی که خاص هستند، در درجهٔ دیگر برای افرادی که اخص هستند تا به مرتبهٔ بالاتر که مسألهٔ حسنات الابرار سیئات المقربین می‌شود، دیگر در آنجا هرکسی نمی‌تواند حرکت کند، یک افراد خاصی در آنجا هستند. فلهاذا وظيفهٔ امام عليه السلام است، اگر چنانچه مشاهده می‌کند که بیان یک حکمی گرچه از نقطهٔ نظر آن حکم بتی، چه حکم حلیت و حرمت یا حکم طهارت و نجاست باشد، گرچه از آن نقطهٔ نظر در یک مرتبه‌ای نیست که برای همهٔ افراد در همهٔ موارد به نحو یکسان وجود داشته باشد و مثل حرمت زنا و شرب خمر و امثال ذلک باشد، ولی به واسطهٔ آن تأثیر سوئی که با لحاظ شرایط و جوانب، آن تأثیر سوء ولو با عدم نجاست بتی دارد، امام عليه السلام باید به یک نحوی از انحاء، آن شدت و تأکید را به نحوی که مردم وارد در آن نشوند باید بیان کند، یعنی امام باید

مطلب را به یک نحوی بیان کند که بیان آن مطلب موجب گول خوردن مردم نشود، اگر امام علیه السلام بیاید بگوید که از آنیه مجوسی بخور، اشکال ندارد، دیگر مردم می آیند همه کار می کنند! در حالتی که نظر امام بر خلاف این است، خب این مجوسی با هزار تا فرض کنید شراب و فلان و این حرفها، ظرفهایش در اینجا بر خورد کرده، یا این که فرض کنید که من باب مثال نصرانی ها و یهودیها با شراب و خمر و اکل خنزیر و...، آمیزش و اختلاط و این حرفها دارند، اگر قرار بر این باشد که امام علیه السلام به عنوان شارع و به عنوان... - خب حالا شارع که پیغمبر بود و اینها مَبینِ شرع هستند - به عنوان مَبینِ شرع و مَبینِ حکم، بیاید دست مردم را در ارتباط با اینها باز بگذارد، آن وقت نقص غرض می شود، نقص غرض این است که امام علیه السلام با دست خود، مردم را مبتلای به این نجاسات و طهارات و اینها کرده.

لذا به این نحو امام باید بیاید بیان کند، حضرت بگوید نه، نکنید این کار را. از غذای آنها بخورم؟ نه نخورید. اما برای اینکه مبادا مردم خیال کنند که این

حکم، حکم بتی هست یک راههایی را قرار می دهد، مثل اینکه امام رضا علیه السلام می فرماید دستش را که بشوید ما دیگر کارش نداریم، یا اینکه فرض کنید که بگویند عیب ندارد انجام بدهید یا از آنیه ای که شراب خورده اند نخورید، یا فرض کنید روایات دیگری که دلالت می کند لا بأس و امثال ذلک، من بدم می آید از اینکه با اینها باشم، من نمی توانم به شما چیزی را بگویم که دست بردارید، یعنی خب اگر حرام است می گویم دیگر، پس معلوم می شود حضرت امام صادق می خواهد این را بفرماید که نظر من بر اجتناب است ولی خیال نکنید این اجتناب، اجتناب بر حرمت و نجاست است، اجتناب بر مخالطه با اینهاست که شما می روید با اینها مخلوط می شوید و آن اثرات سوئی که آن اثرات سوء، برخورد آنها حاکم است، به شما هم منتقل می شود، انتقال پیدا می کند.

لذا برای توجه به این دو قضیه - حالا موارد دیگرش را عرض می کنم که چطور موارد دیگر هست - برای توجه به این دو قضیه، امام علیه السلام باید حکم را در اینجا به سه کیفیت بیان کند:

وجه اول این است که امام لفظی که تصریح بر نجاست است یا تصریح بر خلاف مراد است، این

لفظ را بکار نبرد. این یک.

دوم اینکه امام مطلب را به نحوی که موجب اباحه بتی و کلی است که افراد استفاده اباحه و عدم المنع و عدم الحذر من ناحية الشارع را بکنند، به این کیفیت هم نباید بیان بکند

مسألة سوم اینکه امام کلام را به نحوی بیان کند که آن کراهت یا رضایت باطنی امام علیه السلام، در این عبارت منعکس بشود. و ما در باب نجاست کفار این سه مطلب را در اینجا مشاهده کردیم:

یک روایتی که دلالت بکند که کافر نجس هست ما نداریم. این یک.

یک روایتی که دلالت بکند که ارتباط با آنها بلا مانع و بلا اشکال است، ما نداریم، همه‌اش در آنها لسان، لسان اجتناب است.

یک روایتی هم که دلالت بکند نص در تحریم و اینها هست، این را هم ما نداریم.

پس از من حیث المجموع اینها - حالا فعلاً این بحث را می‌کنیم بعد مواردش را هم عرض می‌کنیم، حالا هنوز بحث فقهی و اینها هم مانده - آن چیزی که ما تا اینجا از روایات فهمیدیم [این است که:]

روایتی که دلالت بر حرمت بتی و بر نجاست بکند نسبت به یهود و نصاری حتی نسبت به غیر یهود و نصاری، ما پیدا نکردیم. این آن مطلبی بود که می‌خواستیم خدمتان عرض بکنم.

شاهد بر این قضیه ما مواردی داریم:

فرض کنید که در باب نکاح، روایاتی که مربوط به نکاح هست، حالا بروید مطالعه بکنید، وجوب اذن ولی نسبت به فرض کنید دختر باکره، خب در بعضی از روایات هست که اگر رشیده باشد، این اشکال ندارد، در بعضی از روایات هست که علی ای حال اذن ولی شرط است. در دختری که غیر رشیده است بلا خلاف در آنجا شرط است، آن اصلاً دیگر از محل بحث خارج است. اگر ما آن روایات را در آنجا بررسی بکنیم که من دیگر اصلاً حال...، فقط دارم بیان می‌کنم خودتان بروید نگاه بکنید، اگر نگاه کنید متوجه می‌شوید که منظور امام علیه السلام این است که هرج و مرج پیش نیاید، اگر بگویند به یک دختری که فرض کنید ۱۶، ۱۵، ۱۴ سالش شده، شما بدون اجازه پدرت هم می‌توانی ازدواج کنی، دیگر آقا این از خانه راه می‌افتد از اولین نفر گرفته تا سر

صفائی همه را عام المنفعه می زند می رود جلو! خب
امام علیه السلام یک حدّ و مرزی برای این قرار داده
که این قدر بی دروازه نباشد! خب دختر چه
می فهمد! خب بابایش هست، سنی از او گذشته،
تجربه ای دارد، تر و خشکی سرش می شود تا اینکه
خلاصه این را به دست اهل بسپارد. آن وقت از آن
طرف به یک نحو دیگر بیان کرده اند که خلاصه اگر
موارد خوبی هم پیدا شد، بابا بیخود سخت نگیرد، به
بابا بگویند سر جای بنشین، این اختیار با دختر
است، اگر رشید باشد می تواند خودش برسد.

پس بنابراین منظور امام علیه السلام...، این را
می گویند احکام اجتهادی و فتوایی، در مقام اجتهاد
نظر مجتهد ممکن است به یک مطلب برسد ولی در
مقام اظهار نمی تواند بیان بکند، نمی تواند بیان بکند
بگوید آقا فرض کنید که ما از روایات فهمیدیم نظر
ولی شرط نیست، آقا اعلان کنید که شرط نیست! آقا
مملکت به هم می ریزد! یا از آن طرف بگوید آقا نظر
ولی شرط است الی لا نهاییه! این هم که نمی شود.
الآن موارد عدیده ای من خودم شخصاً سراغ دارم که

به خاطر بعضی از مسائل دنیوی، پدر نمی‌گذارد دختر ازدواج کند، الآن دختر ۲۷، ۲۶، ۲۵ سالش است و بزرگ شده و خیلی هم...، و این پدر نمی‌گذارد، بخاطر مسائل مادی و مسائل خلافی که اصلاً بر خلاف اسلام است، بر خلاف عرف است، بر خلاف اینها پدر دارد ممانعت می‌کند. این یکی از آن موارد است که لسان روایات لسانی است که کیفیت حکم را که مورد رضای شارع و یا عدم رضای شارع است بیان می‌کند.

یکی از آن روایات در باب نواقض وضو، من در آنجا سراغ دارم. در باب نواقض وضو...، انشاء الله شما مطالعه بکنید، این بحث را در صفحه ۱۹۵، اینجا من نوشته‌ام. ببینید مثلاً در باب نواقض وضو روایت عدیده‌ای که ما داریم، نواقض وضو، یکی از آنها فرض کنید که نوم است، یکی خروج بول است و امثال ذلک، این نواقضی که همه می‌دانید. اما در بعضی از موارد می‌بینید که حضرت فرض کنید که قبله را، تقبیل را از نواقض وضو می‌شمرند. حالا آن مسأله بعد است که عرض می‌کنم.

سئلت احدهما علیهما السلام عن المذی، فقال

لا ینقض الوضو و لا یغسل منه ثوب و لا جسد انّ ما
هُوَ بمنزلة ؟ ، مذی در اینجا ناقض برای وضو نیست،
مذی هم مشخص است که در چه مواردی پیدا
می شود دیگر، در موقعی که انسان مسح بکند یا نظر
به شهوت و امثال ذلک داشته باشد در این گونه
موارد این مذی هست، حضرت عدم نقض وضو را
در اینجا بیان می کند.

روایت دیگر، روایت زراره عن ابی عبدالله علیه
السلام، حالا عبارتهایش را خودتان بروید نگاه کنید،
و انت فی صلاة فلا تغسله و لا تبطل الصلاة و لا
تنقض الوضو... بمنزلة النخامة.

روایت راجع به مذی زیاد است، من همه را دارم
رد می کنم، مذی که می دانید چیست؟ مذی آن
مایعی است که قبل از احتلام و اینها می آید برای
اینکه آن مجرا را تمیز کند از موادی که در بول و اینها
هست، اسید اوریک و اینها، برای اینکه آنها آن نطفه
را از بین نبرند، آن تقریباً حکم تمیز کننده را دارد، و
این در وقت ملاعبه و اینها پیدا می شود.

در باب نواقض وضو در باب تقبیل روایاتی ما
در اینجا داریم که اگر تقبیل بر اساس غیر شهوت
باشد نقض وضو نمی کند و اگر بر اساس شهوت

باشد نقض وضو می کند. و بسیاری از احادیث دیگر هم داریم که مدی از شهوت، نقض وضو نمی کند. ولی در بعضی از روایات دیگر داریم که اینجا خلافتش است، عن المدی أینقض الوضو؟ قال ان کان من شهوتِ نَقْضٍ، این نقض وضو را در اینجا می کند.

روایات در اینجا زیاد است، من روایتها را نمی خوانم، فقط صفحه‌اش را خدمتان عرض کردم، صفحه ۱۹۸ است و روایات زیادی هست و روایات مفیدی هم هست، یعنی روایاتی است که خیلی معانی را بدست می دهد از کیفیت حکمی که امام علیه السلام بیان می کند.

چند دسته روایت ما در اینجا داریم:

یک دسته روایاتی که مسلم است و تقریباً می توانیم بگوئیم ضروری دین است، [یعنی روایاتی که در آن روایات،] حضرت چیزهایی که نقض وضو را می کند و وضو را از بین می برد [ذکر می کنند،] منی و احتلام و نوم و بول و غائط را حضرت ذکر می کند و روایت هم راجع به این قضیه زیاد است. اما مسائلی دیگر مثل وَذی و مَذی و وَدی و... که هر

کدام از اینها هم دارای یک معانی خاصی هستند، بعضی از اینها بعد از بول می‌آید که وَدی باشد، بعضی از اینها وَدی است که به همین کیفیت است بعد از بول هم نمی‌آید، بعضی‌ها اصلاً ناراحتی پروستات دارند، اینها بدون بول هم گاهی احساس رطوبت برایشان پیدا می‌شود، و همین طور مَدی که قبل از انزال برای انسان پیدا می‌شود، ولو اینکه انزال هم نشود. طبق روایات، حضرت همهٔ این موارد را ناقص وضو به حساب نمی‌آورند. ولی در بعضی از روایات می‌بینیم که حضرت، اینها را ناقص وضو به حساب می‌آورند. من باب مثال تقبیل به شهوت را ناقص وضو به حساب می‌آورند، مسح به شهوت را حضرت ناقص وضو به حساب می‌آورند، در حالتی که تقبیل به شهوت را کسی ناقص وضو به حساب نمی‌آورد، یا همین طور مسح و امثال ذلک. یا اینکه مَدی به شهوت را باز حضرت در اینجا به عنوان ناقص وضو به حساب می‌آورند. از این مسأله ما چه چیزی را می‌فهمیم؟

ما از میان این مسائل این را می‌فهمیم که: وضو

عبارت است از سبب و اثر یک حالت باطن که آن عبارت است از طهارت نفس، این طهارت نفس تا وقتی پایدار است که آمیخته با مخالف خودش و مانعی بر سر راهش [از طرف] مخالف بوجود نیاید، آن [مخالف] چیست؟ آن وارد شدن در عالم حیوانیت و در عالم شهوت است. حالتی که برای انسان پیدا شود به واسطه شهوت، این [حالت] شهوت ناقض آن طهارتی است که به واسطه طهارت [وضو] آمده، حالا از یک طرف این مسأله [(حالت شهوت)] منافات با او [(وضوئی که باعث طهارت نفس شده)] دارد، از طرف دیگر این قضیه بنابر هر مصلحتی که می‌خواهد باشد به یک نحوی نیست که امام علیه السلام حکم بتی به نقض وضو را در اینجا داشته باشد، لذا به ۲ کیفیت حضرت بیان می‌کنند:

کیفیت اول اینکه دوباره وضو بگیر.

کیفیت دوم اینکه اشکالی ندارد.

آن وقت مثلاً یک روایتی در اینجا داریم که آن

روایت می‌آید این را خوب بیان می‌کند، باسناده عن

صفار، می‌فرماید: قال المذیٰ یخرجُ من الرجل قال

أَحَدٌ لَكَ فِي حَدِّكَ؟ حَدِّي بَرَايْت بَغْذَارْم؟ قَلْت: نَعَمْ،
 قَالَ اِنْ خَرَجَ مِنْكَ عَلَي شَهْوَةٍ فَتَوَضَّأَ بَيِّنِيْد مَذِي يَكِي
 اِسْت، مَثَل بُول مِي مَانْد، بُول بَه شَهْوَت وَ غَيْر شَهْوَت
 كَارِي نَدَارْد، وَ قَتِي دَر مِي آيْد نَاقِص وَضُو اِسْت،
 اَيْنَكِه دِيْغَر چِيْزِي دَر اَن نِيْسْت. حَالَا مَذِي هَم دَر
 اَيْنْجَا يَكِي اِسْت، مَذِي عِبَارَت اِسْت اَز عَمَل غَدَّة
 پَرُوْسَتَات بَرَاي اَيْنَكِه مَجْرَا رَا تَمِيْز بَكَنْد بَرَاي مَنِي. وَ
 اِنْ خَرَجَ مِنْكَ عَلَي غَيْر ذَلِك فَلِيْس عَلِيْكَ فِيْهِ وَضُو،
 خَب اَيْنِ حَالَت شَهْوَت يَا غَيْر شَهْوَت چَه تَأْثِيْرِي
 دَارْد؟ غَيْر اَز اَيْنَكِه مَذِي دَر اَيْنْجَا كَارِهَاي نِيْسْت، اَلَا
 اَيْنَكِه اَن حَالَت شَهْوَت مُوْجِب مِي شُوْد اَن حَالَت
 رُوْحَانِيْتِي كِه بُوَاسِطَةُ وَضُو پِيْدَا شُدِه، اَن حَالَت
 تَبْدِيْل بَشُوْد بَه يَك حَالَت حِيَوَانِيْت، بَرَاي اَيْنِ اِمَام
 عَلِيْهِ السَّلَام مِي فَرْمَايْد دَر اَيْنْجَا وَضُو بَغِيْر. اِمَا اَز
 اَنْجَايِي كِه بَرَاي مَرْدَم اِسْتَبَاهِي پِيْش نِيَايْد مَا رُوَايَات
 دِيْغَرِي رَا دَر اَيْنْجَا مِي بِيْنِيْم، وَ اَيْنِ خِيْلِي مَسْأَلَةُ مَهْمِي
 اِسْت كِه...، اَن چِيْزِي كِه مِي خَوَاهَم اِهْمِيْتِيْش رَا
 عَرَض كَنْم اَيْنِ اِسْت كِه... - بَه دَنْبَالِش مِي گَرْدَم كِه
 اَن رَا پِيْدَا كَنْم چُون يَادَاشْت نَكْرَدَم - رُوَايَت اَيْنِ
 اِسْت:

رُوَايَتِي اِسْت اَز صَدُوْق دَر عِلَل الشَّرِيْع: رُوَايَت

از حسین بن سعید از محمد بن اسماعیل عن ابا الحسن علیه السلام قال: سئلته عن المذی فامرني بالوضوء منه ثم اعدت عليه سنة اخرى فامرني بالوضوء منه و قال انّ علیاً امر المقداد ان یسئل رسول الله و استحیاء عن یسئله حضرت خودش سؤال نکرد آن مقداد را انداخت جلو، گفت تو برو پیرس. و قال فيه الوضوء، حضرت فرمودند باید وضو بگیری، قلت و ان لم اتوضأ قال لا بأس.

این روایت، بسیار روایت مهمی است و یک مطلب مهمی را برای انسان کشف می کند. ببینید در وهله اول طبق روایتهای دیگر حضرت می فرماید که وضو بگیر. بعد در اینجا دارد که و ان لم اتوضأ، حالا اگر وضو نگرفتم، حضرت می فرماید: لا بأس، عیب ندارد، خب منظور در اینجا چیست؟ اگر مقداد در اینجا دوباره سؤال نمی کرد، خب مقداد خیال می کرد باید وضو را بگیرد، پس در اینجا مقداد آمده برای ما این قضیه را روشن کرده، حضرت روشن نکرده. ببینید مقداد آمده سؤال مجدد کرده، چون می گوید فتوضأ وضو بگیر. مقداد آمده گفته حالا اگر من وضو نگرفتم چه؟ یعنی می خواهد این را سؤال بکند، کانّ آن معنای وجوب بتی را نفهمیده از کلام حضرت، از یک طرف حضرت به او امر به وضو

کرده‌اند، از یک طرف نفهمیده که آیا یک دفعه حضرت می گوید يجب عليك الوضوء، یک وقت می گویند فتَوَضَّأً، برو وضو بگیر. اینکه می گویند فتَوَضَّأً، برو وضو بگیر، معلوم می شود مقدار همین را فهمیده که ما الان فهمیدیم، ما از فتَوَضَّأً تنها، وجوب وضو را نمی فهمیم، بر خلاف آنچه که تا بحال در اصول می خواندیم که صیغۀ وجوب ظهور در وجوب دارد، مقامات تفاوت می کند، ما نمی توانیم به صرف اینکه یک لفظ آمده و ظهور در وجوب دارد بگوییم پس بنابراین واجب است! این طور نیست، دیمی نیست بابا جان! فتَوَضَّأً در اینجا دلالت می کند برو وضو بگیر، در اینجا جای سؤال هست که یا رسول الله این فتَوَضَّأً، فتوضاً و جوبی است یا فتوضاً، فتوضاً تاکیدی، استحبابی است؟ این معنا همان موقع برای مقدار پیدا شده لذا سؤال می کند اگر این کار را نکردیم چه؟ یعنی می خواهد یکی از دو طرف قضیه دیگر برایش مُنَجِّزٌ و مسلم بشود، حضرت می گوید: لا بأس، پس بنابراین ما از این روایت این قضیه را می خواهیم متوجه بشویم، این که الان یکی از دو طرف قضیه روشن شد و ما فهمیدیم که نه، قطعاً مَدَى عن شهوة این موجب

وضو نیست، اینکه نیست ما این را از سؤال مجدد
مقداد فهمیدم، اما از [جواب] پیغمبر مسلم آن طرف
قضیه‌اش روشن نشده بود تا اینکه [مقداد] سؤال
نکند. ولی آن چه را که ما از کلام پیغمبر فهمیدیم
این است که حضرت انقدر تأکید دارد بر امتش که
این مردم بر طهارت باشند که نمی‌خواهد یک
جوری مطلب را بیان کند که دست مردم باز باشد
برای اینکه هر وقت یک همچنین قضیه پیش آمد
وضو نگیرند، چون یک منفعتی را از آنها سلب
می‌کند، یک خیری را از آنها دریغ می‌کند، یک
رشدی را از آنها باز می‌دارد. یک فردی که فرض
کنید که حالت شهوت برایش پیدا شده بعد با آن
حال بلند شود نماز ظهر بخواند، آن نماز ظهر دیگر
برایش تأثیر ندارد، لذا پیغمبر برای اینکه مردم از این
فضیلت محروم نشوند، قضیه را انقدر محکم می‌آید
بیان می‌کند که مردم بروند این کار را انجام بدهند.
اما یک شخصی که مثل ما می‌خواهد مَتِه لای
خشخاش بگذارد، پیغمبر که فکر ما را، یک همچنین
موش مرده‌هایی که می‌خواهند در آخر الزمان بیایند
که اینها می‌خواهند این طوری مَتِه لای خشخاش
بگذارند، یک طوری مطلب را بیان کند که انسان آن
حکم واقعی در دستش باشد و بتواند در هر جایی به

کار برد، این جاست که ما پی می‌بریم آن تأکیدهایی که مرحوم آقا در بیان احکامشان می‌کردند که یک عده خیال می‌کنند از نماز ظهر واجب تر است، واجب نبوده، برای اینکه افراد به یک مصالحی برسند و مفسد هم ترک بشود، قضیه را به این محکمی بیان می‌کردند تا اینکه خیری به اینها برسد. به همین جهت ما این را در روایات می‌آئیم پیاده می‌کنیم، می‌بینیم که قطعاً مسأله مَدی ناقص وضو نیست امّا این همه روایاتی که از ائمه علیهم السلام برای ناقضیت مَدی یا تقبیل به شهوت و امثال ذلک آمده به خاطر این است که نمی‌خواهند آن روح طهارتی که به واسطه وضو برای مردم پیدا شده، با بیان دیگر آن را دیگر مردم به طور کلی بگذارند کنار، بگویند حالا که دیگر اشکال ندارد و ناقص وضو نیست، پس بنابراین بلند شویم نماز بخوانیم. امام علیه السلام وظیفه روحانی عبادت را هم بر عهده دارد، امام علیه السلام که فقط به یک جهت ظاهر نمی‌تواند در اینجا توجه کند که فقط جهت وضو گرفتن باشد. امام وقتی که می‌داند مسح و تقبیل و امثال ذلک عن شهوة موجب از بین رفتن آن روح طهارت است، باید این را به یک نحوی به مردم القاء

بکند یا نباید بکند؟ باید بگوید دیگر، اگر بخواهد
شل بگیرد امثال من و شما که به این روایات نظر
می‌کنیم از کجا بفهمیم تأکید امام را؟ از کجا
بفهمیم؟ پس باید حضرت در این روایات مسأله را
سِفت بگیرد تا ما متوجه اهمیت این مسئله نسبت به
این قضیه بشویم.

حالا که فهمیدیم سؤال ما اینجاست: اگر یک
مجتهدی بخواهد در مقام فتوی برای مردم فتوی
بدهد چه باید بکند؟ آیا باید به آن شیوه‌ای که
می‌رسد برای قضیه به آن کیفیت، به آن کیفیت باید
برای مردم بگوید یا باید برای مردم مطلب را به
نحوی بیان کند همان طوری که امام بیان کرده؟ این
یک اشتباه بزرگی است که ما داریم در اینجا مرتکب
می‌شویم. امام علیه السلام خواسته برای مردم
اهمیت قضیه را بیان کند، ما می‌آئیم این اهمیت را از
بین می‌بریم - حالا بحث زیاد است راجع به
نجاست - به صرف اینکه فرض کنید که من باب مثال
بیائیم و برای مردم، نه آقا چه کسی گفته؟ نجس
نیست، این حرفها چیست؟ تمام زحماتی که امام
علیه السلام با افراد مختلف و روایات مختلف

کشیده، همهٔ این زحمات را ما بر باد می‌دهیم و می‌گوئیم که نجاست کفار، نجاست، نجاست عرضی است و هیچ کدام اینها نجس نیستند پس بنابراین اختلاط با آنها جایز است و بلا اشکال! مگر امام نمی‌توانست خودش این حرفها را بزند؟! خب نقض غرض می‌شود دیگر، مگر غیر از این است که ما وظیفه داریم آنچه را که امام علیه السلام می‌خواهد برای مردم بیان کند ما بیاییم برای مردم بگوئیم؟ ما که نمی‌توانیم کاسهٔ داغ‌تر از آتش باشیم، ما که نمی‌توانیم از امام دورتر حرکت کنیم، نه می‌توانیم کاسهٔ داغ‌تر از آتش باشیم، نه می‌توانیم خیلی یخ و سرد و اینها باشیم! لذا آنهایی [که به نحوهٔ بیان ائمه وارد هستند] و به فقه وارد هستند با افراد مختلف مطالب...

اللهم صل علی محمد و آل محمد